

## توضیحاتی درباره سپری شدن دوره هم‌سویی اصلاح‌طلبان حکومتی و مردم

محمد رضا شالگونی

بعد از خواندن نظر رفقا روزبه و آبکناری لازم می‌دانم چند نکته را توضیح بدهم.

۱) آن چه من در بخش قبلی این بحث سعی کرده‌ام بگویم این است که دوره هم‌سویی اصلاح‌طلبان حکومتی و مردم، دیگر سپری شده است، هم به دلیل پیروزی هم‌سویی تاکتونی آنها و تمام شدن ظرفیت‌های این هم‌سویی؛ و هم به دلیل دشوار شدن عقب‌نشینی بیشتر برای تمامیت‌خواهان. و از این نتیجه گرفته‌ام که لااقل در هفت - هشت ماه آینده (که موضوع جدال اصلی مردم و اصلاح‌طلبان با تمامیت‌خواهان، برگرداندن اوضاع به دوره قبل از کودتای اخیر خواهد بود) اصلاح‌طلبان به جای آن که یاری شاطر برای مردم باشند، بار خاطر آنها خواهند بود، زیرا سعی خواهند کرد نگذارند حرکات مردم از محدوده‌های «قانونی» فراتر برود، در حالی که حرکت در محدوده قانونی، دیگر نمی‌تواند بار و بری داشته باشد و به طور کلی، به این منطق تاکتیکی عمومی ناظر بر این دوره (هفت - هشت ماهه) اشاره کرده‌ام که مردم با نقض هر چه بیشتر رهنمودها و توصیه‌های اصلاح‌طلبان است که می‌توانند پیشروی مؤثری داشته باشند ولی ارزیابی و پیش‌بینی‌ام (و این تنها جایی بوده که من برای هفت - هشت ماه آینده پیش‌بینی مطرح کرده‌ام) این بوده که پیشروی مردم به دو دلیل می‌تواند کند شود؛ اولاً به دلیل این که هنوز اصلاح‌طلبان حکومتی روی مردم تا حد زیادی نفوذ دارند و بنابراین مردم نمی‌توانند با یک حرکت واحد و ضربتی تمام توصیه‌ها و رهنمودهای آنان را کنار بیندازند؛ ثانیاً به دلیل این که دوره پیشروی در محدوده‌های قانونی به خاطر فشرده‌تر شدن عزم تمامیت‌خواهان، دشوار شده است این تمام آن چیزی است که من مطرح کرده‌ام، پس با تأکید مجدد بر این نکات، برویم روی نظرات طرح شده رفقا.

۲) رفیق روزبه می‌گویا با جوهر نظری من اختلافی ندارد. اما با مبالغه‌های فرمولاسیون من موافق نیست جوهر نظری من چیست؟ جز این نیست که دوره هم‌سویی اصلاح‌طلبان حکومتی و مردم به پایان رسیده و اصلاح‌طلبان در مجموع به عاملی کندکننده در حرکت مردم تبدیل شده‌اند. ولی روزبه، لااقل آن طور که من می‌فهمم - این پایان هم‌سویی را قبول ندارد. ظاهراً روزبه جوهر نظر من را این طور می‌فهمد که من می‌فهمم - این پایان هم‌سویی را قبول ندارد. ظاهراً روزبه جوهر نظر من را این طور می‌فهمد که من بر ضرورت حرکت مستقل مردم تأکید دارم و به این خاطر هم هست که با آن موافقت می‌کند. اما این نیمی از حقیقت است. ما همه‌مان قبل از این دوره نیز همیشه بر ضرورت حرکت مستقل مردم تأکید داشته‌ایم. پس چه چیز تازه‌ای به وجود آمده است؟ نکته در این است که مردم مستقل از آن چه ما می‌گفتیم، تاکنون در حرکت‌های خودشان (صرف نظر از این که مستقل بوده یا نه) در مجموع با اصلاح‌طلبان حکومتی هم‌سو بودند و این هم‌سویی نقش شتاب‌دهنده‌ای در پیشروی آنها داشت. ولی بعد از این، دیگر دوره این هم‌سویی به پایان رسیده و هم‌سویی با اصلاح‌طلبان، در مجموع (در مجموع می‌گویم و نه در تک تک حرکت‌ها و در هر لحظه) نقش کندکننده دارد، و عدم هم‌سویی است که در مجموع نقش شتاب‌دهنده دارد. و اساس این ناهم‌سویی هم از آنجا ناشی می‌شود که فرصت‌های «قانونی» ضربه زدن به دستگاه ولایت، به طور کیفی کاهش یافته است. نه این که کاهش خواهد یافت، بلکه، هم اکنون کاهش یافته است. پس دوره جدیدی آغاز شده که منطقی متفاوت با دوره قبلی دارد. منطق متفاوت، همان طور که قبلاً گفته‌ام، به معنای این نیست که همه چیز در این دوره با دوره قبل متفاوت خواهد بود، بلکه به معنای این است که جهت عمومی حرکت مردم با دوره قبل متفاوت خواهد بود. در دوره قبلی، بخش اعظم حرکت‌های مردم با استفاده از فرصت‌های «قانونی» بود در دوره‌ای که آغاز شده، بخش اعظم حرکت‌های مردم خصلت فراقانونی خواهد داشت یا باید داشته باشد. روزبه به جای تأکید بر تغییر کیفی در جهت عمومی حرکت‌های این دوره با دوره قبلی، از «دوره انتقالی» صحبت می‌کند. اصطلاح «دوره انتقالی» که خود من نیز آن را به کار برده‌ام، فقط به چند شرط می‌تواند درست باشد، اولاً پذیرفته شود که دوره جدیدی شروع که با دوره قبلی تفاوت کیفی دارد. ثانیاً معلوم شود که انتقال از چه چیز، به چیزی دارد صورت می‌گیرد. ثالثاً معلوم شود که مردم در مجموع از استفاده از فرصت‌های قانونی به استفاده از فرصت‌های فراقانونی ناگزیرند روی بیاورند. اما متأسفانه در ارزیابی روزبه از هیچ یک از این صراحت‌ها خبری نیست و مضمون «دوره انتقالی» را با «هدف» دستگاه ولایت برای «یک‌دست کردن حاکمیت از طریق...» توضیح می‌دهد، که این جز انتقال بحث از بررسی عوامل عینی به دنیای خواسته‌ها و تصمیمات (آن هم تصمیمات دستگاه ولایت) معنای دیگری ندارد و

سؤال این است که چگونه می‌شود دوره‌ای را که در آن پیشروی مردم در مجموع تقویت شده و آشفته‌گی درونی حکومتیان افزایش یافته است، فقط با «هدف» جناحی از حکومتیان توضیح داد؟ در بررسی اوضاع کشور (نه حالا، بلکه از قبل نیز) ما، لااقل سه متغیر مستقل را مورد توجه قرار می‌داده‌ایم؛ مردم، اصلاح‌طلبان حکومتی و تمامیت‌خواهان. اما حالا به نظر می‌رسد رفقا روی یک متغیر متمرکز شده‌اند و آن هم «هدف» تمامیت‌خواهان است. آیا از پاراگراف پایانی نوشته‌ی روزبه جز این می‌شود استنباط دیگری کرد؟

۳) ظاهراً رفقا از حرف من درباره‌ی «پایان دوره‌ی هم‌سویی» این استنباط را دارند که گویا من می‌گویم دیگر شکاف در میان بالایی‌ها معنای خود را از دست می‌دهد. حاشا و کلاً! آیا در نوشته‌ی من چنین نظری حتی به صورت ایماء و اشاره وجود دارد؟ نه، مشکل رفقا این است که «هم‌سویی» میان مردم و اصلاح‌طلبان حکومتی را مترادف شکاف در بالا و یا از الزامات آن تلقی می‌کنند. حقیقت این است که شکاف در میان بالایی‌ها یکی از مهم‌ترین شاخص‌های دوره‌های انقلابی است و به نظر عده‌ای از محققان این حوزه، حتی شرط اصلی انقلابات است. اما شکاف در میان بالایی‌ها ضرورتاً به معنای هم‌سویی مردم با بخشی از حکومتیان نیست. من می‌گویم مردم در مقابله‌شان با رژیم جلوتر آمده‌اند و درست به دلیل همین موفقیت است که دیگر نمی‌توانند از ابزارهای قانونی که از طریق اصلاح‌طلبان در اختیار آنها قرار می‌گرفت، استفاده‌ی قابل توجهی بکنند. به عبارت دیگر، حرف من این است که مبارزات مردم چنان پیش رفته که دیگر نمی‌تواند در محدوده‌ی قانونی بگنجد، و از طرف دیگر پلاتفرم اصلاح‌طلبان حکومتی تقید به محدوده‌ی قانونی است و قانون اساسی جمهوری اسلامی (هم به لحاظ متن و هم به لحاظ سیاسی، یعنی وجود نیروی فشرده و مصممی که به دفاع از ولایت فقیه ایستاده) در جهت محدودترکردن حقوق مردم قابلیت‌های بسیار زیادی دارد و در جهت اجابت خواست‌های حتی ابتدایی مردم به شدت غیر قابل اتساع است. پس طبیعی است که مردم ناگزیرند مبارزات‌شان را اساساً به حوزه‌های فراقانونی بکشانند در حالی که اصلاح‌طلبان برای همسو شدن با مردم محظورات فراوانی دارند که در رأس آنها پلاتفرم خودشان است که تقید به قانون رکن اصلی آن است. ولی آیا این به معنای کاهش شکاف در میان حکومتیان است؟ مسلماً نه، تصادفاً همه‌ی قراین نشان می‌دهند که اولاً شکاف اصلاح‌طلبان و تمامیت‌خواهان به نحو بی‌سابقه‌ای ضعیف و منزوی و بی‌اعتبار شده‌اند. زیرا مردم دندان‌های‌شان را شمرده‌اند و همه‌ی عالم می‌داند که آنها در وضع به شدت شکننده‌ای قرار دارند. در چنین شرایطی مسلم است که نمی‌شود شکاف‌های درون حکومتی را در هر حال فروکش کردن دید تا چه رسد به ازبین رفتن. و من تعجب می‌کنم از رفیق آبکناری که ظاهراً در موافقت با نظر من، اعلام کرده است که «جنگ جناح‌ها به شدتی بسیار کمتر از قبل ادامه» می‌یابد و تعجب می‌کنم از روزبه که دوره‌ی جدید را با «هدف» تمامیت‌خواهان «برای یک دست کردن حکومت در بالا و سرکوب جنبش توده‌ای در پایین» توضیح می‌دهد، و به من ایراد می‌گیرد که تضادهای درون حکومتیان را دست کم گرفته‌ام. برای آن که جایی برای تفسیرهای خلاف منظور من از نظرم نماند، لازم است تأکید کنم که به نظر من، اولاً در این دوره‌ی جدید همه‌ی قراین نشان می‌دهد که مبارزات مردم در جهت عمیق‌ترشدن و صریح‌تر شدن در ضدیت با ولایت فقیه پیش می‌رود. ثانیاً تضادهای درون حکومتیان نیز در جهت تشدید است و خود بگیر و ببندهایی که علیه اصلاح‌طلبان راه افتاده، آن هم در لحظاتی که آنها جاپاهای محکم‌تری در حکومت به دست آورده‌اند، نشانه‌های غیر قابل انکار این جهت تشدید است. ثالثاً خود اصلاح‌طلبان نیز در وضعیتی قرار گرفته‌اند که اگر بخواهند به اهداف‌شان وفادار بمانند، ناگزیر می‌شوند از فشارهای فراقانونی نیز استفاده کنند. رابعاً چون این فراتر رفتن از محدوده‌ی «قانونی» هم با پلاتفرم آنها در تضاد می‌افتد و هم موجودیت رژیم را به مخاطره می‌اندازد، بنابراین شکاف و آشفته‌گی در درون اصلاح‌طلبان ناگزیر روبه گسترش می‌گذارد و بخش‌هایی از آنها در تقید به محدوده‌ی قانونی شانه خالی می‌کنند و با صراحت بیشتری به اصل «جمهوریت» یا حتی حق حاکمیت مردم روی می‌آورند. چیزی که نشانه‌های‌اش را مدتی است که می‌بینیم (از اعتراضات کدیورها، نوری‌ها، منتظری‌ها و گنجی‌ها به محدودیت‌های قانون اساسی و پیش کشیدن ضرورت تغییرات در آن). ولی در همان حال، بخشی از آنها که نگران فروریزی نظام و آینده‌ی خودشان هستند (و در رهبری اصلاح‌طلبان، هم اکنون وزن اینها تعیین‌کننده است) هر چه بیشتر از هم‌آهنگ شدن با حرکات مردم می‌ترسند و سعی در گند کردن و محدود کردن حرکات مردم می‌کنند. و در نتیجه، مجموع اصلاح‌طلبان، دیگر نمی‌توانند نقش کاتالیزور در گسترش مبارزات مردم را داشته باشند و درست از همین جاست که دوره‌ی هم‌سویی آنان با مردم به پایان می‌رسد (البته بی آن که ضرورتاً تضادهای آنها و حتی بخش محافظه‌کار آنها با تمامیت‌خواهان کاهش یابد). خامساً در نتیجه‌ی مجموع روندهای یاد شده، دوره‌ی محدودیت مبارزات مردم به محدوده‌های «قانونی» پشت سر گذاشته می‌شود.

۴) رفیق روزبه مدعی است که در تحلیل من «سه مؤلفه» وجود دارد؛ «قانون و مجلس ششم، مطبوعات، و

افشاگری‌های مربوط به تاریخ خانه اشباح». اما حقیقت این است که برای من، پایان دوره همسویی اصلاح طلبان حکومتی و مردم، با پیروزی هر دو آنها در انتخابات ۲۹ بهمن، آغاز شده است. و این ربطی به کودتای دستگاه ولایت که از هفته دوم سال جدید شروع شد، ندارد. و این نکته‌ای بوده که من آن را بارها به نحوی مطرح کرده‌ام. روی همین نکته درنگ نکنیم و به این سؤال جواب بدهیم که آیا با فعلیت یافتن و صراحت یافتن خواست مردم به فراتر رفتن از قانون اساسی رژیم، آیا دوره هم‌سویی اصلاح طلبان حکومتی و مردم می‌تواند دوام داشته باشد؟ پاسخ من به این سؤال منفی است. ولی رفقا از این سؤال روشن‌طفره می‌روند. این طفره رفتن به علت عدم حساسیت رفقا به مفاهیم تحلیلی و تاکتیکی است. اولاً در اینجا تفاوت میان دو شیوه تحلیلی است که خود را نشان می‌دهد. یک شیوه تحلیل غرق در روزمرگی است که به جای کیفیت به کمیت‌ها نظر دارد، و به جای مشخص کردن خصلت یک دوره کیفی متمایز از دوره‌های دیگر، به حوادث و کشاکش‌های روزمره می‌چسبد و تحولات کیفی در شرایط مبارزات و توازن قوا را نادیده می‌گیرد (شبهه آن شیوه معروف «دیدن درختان و فراموش کردن جنگل») و شیوه تحلیلی دیگر، بی آن که کشاکش‌ها و پس و پیش رفتن‌های روزمره را نادیده بگیرد، روی اهمیت منطق عمومی هر دوره از مبارزات، یا هر حلقه نبرد در زنجیره جنگ، تأکید می‌ورزد. ثانیاً تفاوت میان دو دید تاکتیکی است که خود را نشان می‌دهد. یک دید تاکتیک را از آمیزه‌ای از اصول به اضافه اندکی «واقع بینی» استنتاج می‌کند و بنابراین، بسته به این که سس «واقع بینی» بیشتر شده باشد یا کمتر، کلیشه‌های ثابت تبلیغاتی را با لحن تند یا ملایم بیان می‌کند. و دیدی دیگر تاکتیک را در ارتباط بی واسطه با شرایط مشخص مبارزه و توازن قوای نقداً درگیر در صحنه می‌بیند و سعی می‌کند با توجه به این عوامل عینی (مطلوب یا نامطلوب) برای پیشروی در جهت هدف‌های اش تلاش کند. بگذارید مثالی بزنم؛ رفیق آبکناری در حالی که معتقد است «کار اصلاح طلبان به عنوان سپر تعرض مردم به پایان نرسیده است»؛ ولی می‌گوید «تا آنجا که به تمکین اصلاح طلبان مربوط می‌شود، مردم در مقابل اصلاح طلبان قرار دارند، و در این رابطه کل نظام سرو ته یک کرباس هستند» (تأکید من). چطور می‌شود هم اصلاح طلبان را به صورت «سپر تعرض» به کار گرفت و هم گفت «کل نظام سر و ته یک کرباس هستند»؟ البته من معتقد نیستم که اصلاح طلبان از ایلاف دیگری هستند، اما فکر می‌کنم که بحث تاکتیک گاهی دقیقاً این است که «کرباس» را از سر آن می‌گیریم یا از ته‌اش. بنابراین می‌پرسم مگر در دوره قبل (از دوم خرداد تا ۲۹ بهمن) «کل نظام سرو ته یک کرباس» نبودند؟ و مگر آنها قبلاً نیز به «مقام ولایت» تمکین نمی‌کردند؟ فکر نمی‌کنم رفقای که منطق تحلیلی و تاکتیکی مشابهی دارند، بتوانند جواب روشن و منسجمی به این سؤالات ساده بدهند. تصادفی نبود که چنین رفتاری در دوره پیشین نیز، حتی وقتی می‌پذیرفتند مردم و اصلاح طلبان در نوعی هم‌سویی حرکت می‌کنند، نمی‌توانستند صریحاً حرکت تاکتیکی مردم را تأیید کنند. زیرا «اصول» را در خطر می‌دیدند. حالا نیز آنها نمی‌خواهند «واقع بینی» را کنار بگذارند.

۵) آن چه من در نوشته‌ام طرح کرده‌ام این است که به پایان رسیدن ظرفیت حرکت‌های قانونی، در این دوره‌ای که کودتای دستگاه ولایت پاره‌ای از امکانات قانونی قبلاً موجود را از میدان به در کرده، لااقل تا بازگشت همین امکانات قانونی قبلاً موجود، نقش آشکارا کند کننده‌ای در پیشروی حرکات مردم خواهد داشت. و ما اگر این را در نیابیم و هر چه صریح‌تر بیان نکنیم، به جای ایفای نقش روشن‌گری، به لالایی خوانی برای مردم فرو خواهیم غلتید و مرزهای تاکتیکی‌مان با اصلاح طلبان و استحاله طلبان و مصلحت طلبان درهم خواهد ریخت. حقیقت این است که در دوره قبلی (یعنی از دو خرداد ۷۶ تا ۲۹ بهمن ۷۸) که مردم در همسویی با اصلاح طلبان حکومتی پیش می‌رفتند، مرزبندی با استحاله طلبان در حوزه تاکتیک‌های دقیقاً عملی، کارآیی زیاد نداشت. به همین دلیل هم بود که بحث ما با آنها، بیشتر متمرکز می‌شد روی آینده این تاکتیک‌ها و نه خود این تاکتیک‌ها؛ مثلاً درباره این که آیا مردم می‌توانند با این تاکتیک‌ها از چنگ ولایت فقیه خلاص شوند یا نه. اما در دوره کنونی، از همین حالا روشن است که ما ناگزیریم با تاکتیک‌های آنها با قاطعیت مبارزه کنیم. مثلاً استحاله طلبان خارج از کشور حتی حالا حاضر نیستند برای اعتراض به سرکوب مطبوعات در ایران یا آزادی بعضی از شرکت کنندگان کنفرانس برلین که زندانی شده‌اند، اقدام اعتراضی مهمی انجام بدهند. این تغییر وضع را چگونه می‌توان توضیح داد؟ به نظر من، این نشان دهنده منطق به ناگزیر فراقانونی دوره‌ای است که آغاز شده است. بعد از این ما مدام این درگیری روزمره با اصلاح طلبان و استحاله طلبان را حتی در حوزه تاکتیک‌های روزمره عملی خواهیم داشت. رفقای که فرمولاسیون مرا اغراق آمیز می‌دانند، در این باره چه می‌گویند؟

۶) روزه برای تعدیل «فرمولاسیون مبالغه آمیز» من، مطرح می‌کند که از حالا نمی‌توان نتیجه گرفت که «مردم در هیچ انتخابات دیگری شرکت نخواهند کرد» یا چنین فرصتی دیگر دست نخواهد داد» و نمی‌شود گفت که «مجلس ششم یک

مجلس معمولی و با هدف قانون‌گزاری است. من در مانده‌ام که چرا رفیق به جای پرداختن به آن چه من گفته‌ام، به ردّ نظرانی پرداخته است، که یا من نگفته‌ام یا با «فرمولاسیون» دیگری گفته‌ام. من کی گفته‌ام که مردم دیگر در انتخاباتی شرکت نخواهند کرد؟ اولاً دوره‌ای که من درباره آن پیش‌بینی کرده‌ام فقط یک دوره هفت-هشت ماهه است که تا آنجا که من می‌دانم قاعدتاً در این فاصله انتخاباتی وجود ندارد که مردم در آن شرکت کنند. ثانیاً از کی قرار شده ما هر چیزی را که مردم بکنند، تأیید کنیم؟ ما شرکت مردم را در انتخابات در صورتی می‌توانیم تأیید کنیم که به گسترش آگاهی سیاسی و امکانات مبارزاتی آنها بیانجامد. ممکن است مردم برای مدتی نتوانند خود را کاملاً از زیر نفوذ اصلاح‌طلبان و توهّمات قانونی ناشی از آن خلاص کنند، آیا ما می‌توانیم در آن صورت، سردرگمی مردم را تأیید کنیم؟ ثالثاً من تأکید کرده‌ام که از منطق عمومی یک دوره حرف می‌زنم و نه از کاری که مردم می‌توانند یا باید در این یا آن اقدام مشخص انجام بدهند. رفقایی که با تأکیدات من آشنایی دارند، می‌دانند که دید من به مسأله تاکتیک با هر نوع حکم از پیش درباره اقدامات مشخص، اصلاً قابل جمع نیست. به نظر من، جدول ضربی برای تعیین تاکتیک وجود ندارد و هی آدم حساس به منطق تاکتیک نمی‌تواند از قبل و بدون بررسی مشخص مختصات یک وضعیت مشخص، درباره آن نظر بدهد.

رابعاً، من هنوز هم معتقدم که هر جا مردم بتوانند از طریق شرکت در انتخابات، ضربه‌ای به کانون اصلی قدرت، یعنی دستگاه ولایت، وارد کنند، باید در انتخابات شرکت کنند. اما درباره تغییر قانون مطبوعات و همچنین تغییر مصوّبه مجمع تشخیص مصلحت، نظر من این است که این کار از طریق قانونی ناممکن است. و این هم پیش‌بینی نیست بلکه بیان یک امر واقع و محصل است. اما معتقد نیستم که تغییر این دو مصوّبه به لحاظ سیاسی ناممکن است، بلکه می‌گویم برای این کار باید حتماً از اهرم‌های فراقانونی (یعنی توسل به فشار توده‌ای) استفاده شود. یعنی اصلاح‌طلبان از پلاتنیم خود فراتر بروند. اگر رفقاً جز این نظری دارند، بهتر است با صراحت و دقت آن را بیان کنند. و اما درباره مجلس ششم، حقیقت این است که من معتقد نیستم که این مجلس با هدفی غیر از «هدف قانون‌گزاری» به وجود آمده است. تصادفاً اهمیت مجلس قبل از هر چیز در نقش قانونی آن است. به عبارت دیگر، مجلس اساساً یک اهرم قانونی است و نه فراقانونی، و اهمیت افتادن مجلس ششم به دست اصلاح‌طلبان در این است که هم در دفاع و هم در حمله، وحشتناک‌ترین سلاح قانونی است که، غالباً در مقابله با دستگاه ولایت به کار گرفته خواهد شد؛ در دفاع، هنگامی که دستگاه ولایت بخواهد اصلاح‌طلبان را حذف کند و در حمله، هنگامی که اصلاح‌طلبان بخواهند جاپاهای خودشان را در سیستم حکومتی محکم‌تر کنند. اما فکر می‌کنم مجلس، علی‌رغم تمام اقتداراتی که در محدوده قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌تواند داشته باشد (یعنی حتی اگر مصوّبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت لغو شود). در صورت مقاومت دستگاه ولایت، حتی نمی‌تواند قانون راهنمایی و رانندگی را تغییر بدهد. به عبارت دیگر، به لحاظ قانونی، مجلس در میان نهادهای منتخب، بیشترین اقتدار را دارد ولی در مقایسه با دستگاه ولایت عملاً از اقتدار مهمی برخوردار نیست، حداکثر کاری که مجلس ششم، از طریق قانونی، می‌تواند انجام بدهد، توسل به اصل ۵۹ قانون اساسی است که می‌گوید «در مسایل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو-سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد» یعنی مجلس می‌تواند با مراجعه به همه‌پرسی، سد سکندر دستگاه ولایت را دور بزند (می‌گویم «دور بزند» زیرا نمی‌تواند، از طریق قانونی، آن را درهم بشکند. طبق اصل ۱۷۷ قانون اساسی، نه مجلس می‌تواند تغییر در قانون اساسی را به همه‌پرسی بگذارد و نه اصل ولایت فقیه قابل تغییر است) اما برای این کار باید دو-سوم اعضای آن با چنین کاری موافق باشند. بعید می‌دانم اصلاح‌طلبان با ترکیب کنونی حاضر شوند همگی به چنین رویارویی بزرگی با دستگاه ولایت تن بدهند، و بعلاوه نمی‌دانم که آیا در توازن قوای هم‌اکنون موجود، آیا اصلاً دستگاه ولایت تحمل خواهد کرد که کار رویارویی به اینجاها بکشد. منظورم این است که آیا آنها از لحاظ «قانونی» دست روی دست خواهند گذاشت و اجازه خواهند داد اصلاح‌طلبان با توسل به همه‌پرسی، مثلاً قانون انتخابات و مطبوعات و غیره را، آن طور که می‌خواهند تغییر بدهند؟ من فکر می‌کنم قانون اساسی جمهوری اسلامی، در جهت تقویت اختیارات دستگاه ولایت، به شدت کشار است و بعلاوه، دستگاه ولایت هنوز به وسیله نیروی مصمم و فشرده‌ای پاسداری می‌شود. بنابراین آنها می‌توانند قانون را طوری تفسیر کنند که اصلاح‌طلبان نتوانند، حتی در صورت متحد شدن کامل، از همه‌پرسی حربه‌ای علیه دستگاه ولایت بسازند. با توجه به این ملاحظات است که می‌گویم تغییر دو مصوبه (یعنی قانون مطبوعات و محدود کردن اختیارات مجلس در باب تفحص و تحقیق) و برگرداندن اوضاع به دوره قبل از کودتای اخیر، از لحاظ قانونی، کاری است عملاً ناممکن. اما قبلاً گفته‌ام و باز هم می‌گویم که این کار، از طریق سیاسی، کاری است دشوار؛ یعنی شدنی است ولی نه با شیوه‌های معمول. اگر اصلاح‌طلبان از طریق قانونی به

بن بست برسند (که قاعداً این طور خواهد شد) بعید نیست به راه‌های فراقانونی متوسل شوند؛ یعنی از طریق فشار توده‌ای بخواهند کار را پیش ببرند. می‌گویم «بعید نیست»، زیرا معتقدم آنها زیر فشار شدید افکار عمومی خواهند بود و مخصوصاً خود مجلس ششم زیر نظر تند مردم قرار خواهد گرفت و خواه به نظر مردم بی‌اعتنایی کند و خواه تلاش کند تا حدی آن را منعکس کند، مرکز تنش‌ها و کشاکش‌های شدید میان مردم و اصلاح‌طلبان حکومتی خواهد بود. و به این اعتبار، من نیز معتقدم که «مجلس ششم یک مجلس معمولی» نیست. و این «غیر معمولی» بودن (درست بر خلاف نظر رفیق روزبه) از طریق قانون‌گذاری خود را نشان خواهد داد. زیرا نخواهد توانست قوانین مورد نظر را تصویب کند و ناگزیر به بن‌بست‌های قانونی بنا بر این بحران‌های حکومتی دامن خواهد زد؛ بحران‌هایی که حوادث را از مسیر و از حوزه‌های قانونی به مسیر و حوزه‌های فراقانونی خواهند کشاند و حل آنها معمولاً زیر فشارهای فراقانونی، یعنی با به میدان آمدن مردم، امکان‌پذیر خواهد شد. به عبارت دیگر، همه اینها نشان می‌دهند که مبارزات مردم دیگر نمی‌تواند در محدوده قانونی بماند و ناگزیر است از قلمرو «مجاز» فراتر برود. ولی این فراتر رفتن همان چیزی را در خود دارد که من روی آن تأکید دارم، پایان همسویی مردم و اصلاح‌طلبان که اساس پلاتنفرم‌شان «حاکمیت قانون» است. در این دوره اگر مردم منتظر این بمانند که اصلاح‌طلبان کی به شیوه‌های فراقانونی تن می‌دهند، کلاه‌شان را باد خواهد برد. مردم باید «قانون» شوم جمهوری اسلامی را نادیده بگیرند و با اقدامات فراقانونی‌شان هم اصلاح‌طلبان و هم تمامیت‌خواهان را زیر فشار قرار بدهند. البته هر دو را نه به یک شیوه. مسلم است که مردم باید مستقل از اصلاح‌طلبان حرکت کنند و بی‌اعتنا به توصیه‌های آنان، ولی نه ضرورتاً علیه آنان. در حالی که همیشه قاعداً، آماج حمله‌شان تمامیت‌خواهان خواهد بود. حال اگر به آن پیش‌بینی من برای دوره هفت - هشت ماهه آینده برگردیم، روشن می‌شود که من می‌گویم راه‌های قانونی از بین بردن اثرات کودتای اخیر آزموده خواهد شد و به بن بست خواهد رسید و ناگزیر، کار خواهد کشید به اقدامات فراقانونی و این تا اواسط یا اواخر پائیز طول خواهد کشید.

۷) رفیق روزبه می‌گوید اصلاح‌طلبان برای «مقابله با تهاجم جناح بالا» به مردم احتیاج دارند و از سوی دیگر «جنبش توده‌ای نیز در حدی نیست که بتواند بی‌توجه به این تضادها و بدون نوعی همسویی با اصلاح‌طلبان کار جناح حاکم را بسازد. بنا بر این نوعی همسویی با اصلاح‌طلبان در دوره انتقالی که مضمون آن تلاش برای تصاحب کلی ماشین دولتی توسط دستگاه ولایت است، همچنان اجتناب‌ناپذیر است.» در اینجا چند آشننگی چشم‌گیر وجود دارد. اولاً (همان طور که قبلاً نیز اشاره کردم) نمی‌شود این دوره را «انتقالی» نام گذاشت و در عین حال مضمون آن را تلاش دستگاه ولایت برای تصاحب کامل ماشین دولتی دانست، زیرا معلوم نمی‌شود که در اینجا انتقال از چه چیزی به چیزی دارد صورت می‌گیرد. آیا رفیق فکر می‌کند انتقال از وضع موجود به سمت یکپارچه شدن اراده حکومتی و یک دست شدن همه حکومتیان زیر هدایت دستگاه ولایت است؟ در آن صورت، قاعداً باید منکر این باشد که بحران عمومی جمهوری اسلامی دارد عمیق‌تر می‌شود. زیرا با عمیق‌تر شدن بحران عمومی قاعداً شکاف درون حکومتیان بیشتر می‌شود و نه کمتر. ممکن است یک کودتای تمام عیار مثلاً اصلاح‌طلبان را قلع و قمع کند، ولی به احتمال زیاد رژیم را شکننده‌تر می‌کند. و بنا بر این نمی‌شود آن را مضمون دوره انتقال به یک چشم‌انداز دیگر نامید. هر کودتایی در شرایط کنونی، به احتمال زیاد، یک وقفه گذرا در گسترش مبارزات مردم به وجود می‌آورد، ولی بعید است بتواند جلو سیل عظیمی را که راه افتاده است، برای مدت زیادی بگیرد. و فکر می‌کنم ر. روزبه نیز در این مورد با من هم عقیده است. پس آیا وی انتقال را به این معنا به کار می‌برد که چون تلاش دستگاه ولایت محکوم به شکست است، بنا بر این دوره‌ای آغاز شده که با همین تلاش دستگاه ولایت، تحولات از حوزه قانونی به حوزه فراقانونی منتقل می‌شود؟ اگر این را می‌گوید، آیا بهتر نیست همان گونه بگوید که من می‌گویم؟ بالاخره نباید فراموش کرد که علت اصلی پایان دوره قبل، گسترش مبارزات مردم و تمام شدن ظرفیت راه‌های قانونی است. یعنی حتی اگر دستگاه ولایت به بستن مطبوعات و بگیر و ببندهای اخیر هم دست نمی‌زد، با فتح مجلس توسط اصلاح‌طلبان و با ناتوانی قانونی مجلس در همپا شدن با آهنگ شتاب گرفته راهپیمایی توده مردم، بازهم دوره پیشروی‌های قانونی سپری نمی‌شد؟ بهتر است توجه داشته باشیم که کودتای اخیر علت اصلی گشایش دوره جدید (خواه آن را «انتقالی» بنامیم یا نه) نیست، بلکه فقط می‌تواند انتقال از مبارزات قانونی به مبارزات فراقانونی را شتابان‌تر و شدیدتر کند. فراموش نکنیم که فقط دستگاه ولایت نیست که به اقدامات فراقانونی نیاز دارد، بلکه مردم بیش از آنها به چنین اقداماتی نیاز دارند. وگرنه دینامیک بحران انقلابی (یعنی نخواستن مردم و نتوانستن آنها) از بین خواهد رفت. ثانیاً تردیدی نیست که اصلاح‌طلبان (نه فقط حالا که زیر حمله «جناح بالا» قرار گرفته‌اند، بلکه) برای عملی کردن اصلاحات‌شان نیز به مردم نیاز دارند. اما این باعث نمی‌شود که آنها اصلاح طلب بودن‌شان را کنار بگذارند. آنها در نتیجه عدم آگاهی، اصلاح طلب نشده‌اند، بلکه گروهی از تیزبین‌ترین بخش حکومتیان هستند که به اطلاعات روتوش نشده‌ای درباره وضع به

شدت بحرانی رژیم دسترسی دارند و ابرهای سیاه توفان را در افق مشاهده می‌کنند و بنابراین تلاش می‌کنند تا دیر نشده کشتی جمهوری اسلامی را از غرقاب برهانند. آنها «ترکان جوان» یا «آندروپوفی» های جمهوری اسلامی هستند. بنابراین (ضمن این که نمی‌توان انکار کرد که بعضی‌های‌شان صمیمانه از کائنات دولت مذهبی سرخورده شده‌اند و خواهان تغییرات جدی هستند، ولی نباید فراموش کرد که غالب‌شان بیش از هر چیز دیگر) نگران موجودیت جمهوری اسلامی هستند و انقلاب را یک فاجعه می‌دانند. پس نیاز آنها به مردم باعث نمی‌شود که هر چه مردم خواستند آنها هم به آن تن بدهند. در تیرماه گذشته دیدیم که آنها در مقابل حرکات انقلابی مردم چه موضعی گرفتند. آنها در مقابل دستگاه ولایت قطعاً به مردم نیاز دارند و هر جا نیز که لازم بدانند به نیروی جنبش توده‌ای متوسل خواهند شد، ولی هر جا که بخواهند. و می‌دانیم که آنها همه جا نخواهند خواست به نیروی مردم متوسل شوند. آنها مردم را حداکثر همان طور می‌خواهند که خودشان حالا نام آن را گذاشته‌اند «آرامش فعال» یعنی به مردم می‌گویند؛ گوش به زنگ باشید که هر وقت گفتیم، وارد میدان بشوید. یعنی آنها مردم را نمی‌خواهند، «شبح» مردم را می‌خواهند در افق داشته باشند تا با طرف مقابل چانه بزنند و از او امتیاز بگیرند. ولی جنبش توده‌ای حالا دیگر اسب پراترژ و تیمار دیده و سرکشی را می‌ماند که می‌خواهد مثل یک فتر نیرومند بپرد و بنابراین با کشیدن دهنه آرام نمی‌گیرد، بلکه ممکن است سوارکار را بر زمین بکوبد. ثالثاً تردیدی نیست که مردم نمی‌توانند و نباید به تضادهای درون حکومتیان بی‌اعتنا باشند و این البته اختصاص به این دوره ندارد، بلکه تا سرنگونی رژیم، استفاده از شکاف درون حکومت ضرورت دارد و حتی با گسترش مبارزات مردم، وقتی این شکاف‌ها بیشتر می‌شوند، مسلم است که در متخلخل کردن صفوف حکومتیان نقش مهم‌تری ایفا می‌کنند. اما، همان طور که قبلاً اشاره کردم، استفاده از تضادها، ضرورتاً به معنای همسویی با این یا آن جناح حکومتی نیست. بعلاوه، مسلم است که مردم هنوز هم علیه اصلاح‌طلبان نمی‌جنگند و نباید هم لبه تیز حمله را روی آن‌ها بگذارند اما باید خود را از زیر نفوذ آنها خلاص کنند. بدون اصلاح‌طلبان و بی‌اعتنا به وجود اصلاح‌طلبان جنگیدن یک چیز است و رها از نفوذ اصلاح‌طلبان و بدون سرکردگی آنها جنگیدن چیزی دیگر. آن چه من می‌گویم نکته ساده و روشنی است؛ مردم دیگر نمی‌توانند با پلاتفرم اصلاح‌طلبان و با استفاده از امکانات آنها پیش بروند. زیرا پلاتفرم آنها برای مردم دیگر چیز دندان‌گیری ندارد. اما حالا این شعارها دیگر کاربردی ندارند، زیرا برخلاف گذشته، حالا دیگر، عمدتاً، نقش ترمز کننده دارند.

۸) باز رفیق روزبه، ضمن پذیرش این حقیقت که در نتیجه سیاست آرام‌سازی اصلاح‌طلبان، حرکات مردم تا حدی کند می‌شود، می‌گوید «لزم حرکت مستقل و فاصله گرفتن یک چیز است و پایان دوره همسویی مردم و اصلاح‌طلبان چیزی دیگر» من منظوری را از پایان دوره همسویی قبلاً توضیح داده‌ام، ولی از آنجا که فکر می‌کنم در این فرمولاسیون رفیق روزبه آشفتگی وجود دارد، لازم است بار دیگر توضیح بدهم که منشاء به وجود آمدن ناهمسویی، نه کودتای دستگاه ولایت است و نه حتی ضرورتاً سیاست آرام‌سازی اصلاح‌طلبان در دو ماه گذشته، اینها عوامل تشدید کننده هستند. علت اصلی پایان همسویی خود پلاتفرم اصلاح‌طلبان و خود اصلاحات است. حرف اصلی من این است که تاکنون پلاتفرم اصلاحات که شعار اصلی آن «حاکمیت قانون» است، به حرکت‌های مردم میدان می‌داد و حالا چون ظرفیت آن تمام شده، و چون تکانه یا (momentum) اولیه حرکت مردم چنان نیرومند شده که حتی با قطع کامل حمایت اصلاح‌طلبان نیز نمی‌تواند فرو ببرد، پس دوره همسویی تمام شده است. به عبارت دیگر می‌خواهم بگویم که فشار رو به پیش اصلاحات و فشار جنبش انقلابی (و روی فعلیت این «جنبش انقلابی») تأکید دارم) دیگر هم دیگر را تقویت نمی‌کنند و شتاب نمی‌دهند، «حاکمیت قانون» دارد نقش «چرخ پنجم» را بازی می‌کند. طبیعی است که از اول هم می‌دانستیم که جایی خواهد رسید که اینها با هم اصطکاک پیدا کنند. برای بیان دقیق‌تر منظورم، بگذارید مطلب را طور دیگری بیان کنم. حتی اگر فرض کنیم که اصلاح‌طلبان هنوز نگران روح انقلابی جنبش مردم نیستند (که به نظر من، همین اکنون می‌شود دید که واقعاً نگران‌اند) باز با توجه به این که آهنگ حرکت مردم شتاب بیشتری پیدا کرده و آهنگ حرکت اصلاح‌طلبان (اگر نگوئیم کند شده باید بگوئیم) ثابت مانده است. مسلم است که اصلاح‌طلبان نقش کُندکننده و بازدارنده در حرکت مردم ایفا کنند. آنها دیگر نمی‌توانند و نباید گذاشت جلو مردم حرکت کنند، بلکه، حداکثر باید به دنبال مردم بدونند. این خوش‌بینانه‌ترین چیزی است که بعد از این درباره آنها می‌توان گفت. اما من این قدر خوش‌بین نیستم. بلکه معتقدم آنها دارند مانع و شتاب‌گیر در مقابل حرکت مردم ایجاد می‌کنند. پس مردم و آنها دیگر نمی‌توانند در یک مسیر واحد پیش بروند، حتی در دو مسیر موازی هم نمی‌توانند پیش بروند، بلکه در دو مسیری پیش می‌روند که بعد از این از هم دیگر فاصله خواهند گرفت. و به نظر من مضمون دوره انتقالی کنونی، دقیقاً همین فاصله‌گیری است.

۹) برای این که متد تحلیلی‌مان را شفاف‌تر سازیم، لازم است اولاً همیشه به یاد داشته باشیم که در میدان سیاست

ایران، اکنون نه دو نیرو، بلکه سه نیروی اصلی حضور بالفعل دارند؛ مردم، تمامیت خواهان حکومتی، و اصلاح طلبان حکومتی. و مهم است که تحولات هر یک از این سه نیروی درجه اول میدان سیاست را زیر نظر داشته باشیم و هر یک از آنها را متغیرهایی مستقل در نظر بگیریم. نادیده گرفتن هر یک از این سه نیروی اصلی محاسبات را به هم می‌ریزد. بنابراین، به نظر من، مشخص کردن مضمون یک دوره، صرفاً با «هدف» یا تلاش‌های یکی از این سه نیرو (یعنی چیزی که رفقای کمیسیون انجام داده‌اند) ناگزیر به نتیجه‌گیری‌های نادرستی می‌انجامد. باید توجه داشته باشیم که اکنون دو نیرو از این سه نیروی اصلی، یعنی مردم و تمامیت خواهان، تلاش می‌کنند از محدوده قانون درگذرند و فقط اصلاح طلبان هستند که در وسط این دو قطب اصلی حایل شده‌اند. این حایل شدن، در موقعی که دو طرف اصلی هنوز صراحتاً به فراسوی قانون هجوم نمی‌آوردند و مردم هنوز نیروی جنبشی لازم جمع نکرده بودند، نمی‌توانست تا حدودی به نفع مردم تمام بشود و در واقعیت امر نیز به نفع مردم تمام می‌شد. اما حالا که نیروی جنبشی مردم چنان قوی شده که مسیر مستقل خود را می‌گشاید، به ضرر مردم تمام خواهد شد. ثانیاً لازم است اکنون که دورنمای درگیری بزرگ نزدیک‌تر می‌شود، مقیاس تحلیل را هم در فضا و هم در زمان گسترده‌تر سازیم. زیرا دیگر زوم کردن بیش از حد روی این یا آن حلقه درگیری، ما را از دیدن جنگل محروم می‌سازد. اکنون دیگر با زنجیره درگیری‌هایی که در زمان، به ردیف یک، پشت سر هم بیایند، روبرو نیستیم؛ بلکه در هر لحظه واحد با درگیری‌های متعددی روبرو هستیم. بنابراین، دوربین تحلیل باید به سرعت روی اینها بچرخد. تنها با چنین روشی است که می‌توانیم تصور روشنی از تحولات واقعی هر یک از نیروها و برآیند درگیری و کنش‌ها و واکنش‌های آنها داشته باشیم. با همین بزرگ کردن مقیاس تحلیل است که من می‌گویم نیروی جنبشی مردم مرحله تثبیت اولیه خود را پشت سر گذاشته است و اینک برای دست و پنجه نرم کردن مستقیم با کانون اصلی قدرت سیاسی (یعنی دستگاه ولایت) در التهاب است. کافی است به همین ماجرای اعلام نهایی نتایج انتخابات تهران دقیق شویم؛ بی تردید این یک عقب‌نشینی، عقب‌نشینی کاملاً بزدلانه، از طرف دستگاه ولایت بود که بعد از سه ماه تمام مقاومت و قیحانه در مقابل مردم، دریافتند که ابطال انتخابات می‌تواند آتشی برپا کند که خاموش کردن‌اش معلوم نیست ممکن باشد. با این همه، می‌توان دید که مردم به شدت عصبانی‌اند. و به تعبیر زیبای تروتسکی «صدای دندان قروچه»‌شان شنیده می‌شود. این روح سرکش انقلاب است که بی‌تابی می‌کند و با هر نوع دست و پا زدن‌های دشمن برانگیخته‌تر می‌شود.

۱۰) پس بگذارید نتیجه‌گیری تاکتیکی مورد نظرم را به صورتی دقیق‌تر خلاصه کنم؛ الف- با تسخیر نهادهای انتخابی توسط اصلاح طلبان حکومتی، هم مردم و هم اصلاح طلبان به پاس سد سکندر ولایت فقیه رسیده‌اند. و اصلاح طلبان که مردم را تا اینجا همراهی و حتی هدایت می‌کردند، اکنون به نیروی بازدارنده تبدیل می‌شوند. و بنابراین، مخردم، برای این که بتوانند با آهنگ لازم پیش بروند ناگزیراند خط پیشروی‌شان را از اصلاح طلبان جدا کنند و این پایان دوره هم‌سوئی آنهاست. در نتیجه، در دوره‌ای که شروع می‌شود، ضمن این که دستگاه ولایت همچنان آماج اصلی ضربات مردم است، ولی منزوی کردن هر چه بیشتر اصلاح طلبان نیز شرط لازم برای حفظ و افزایش کارایی ضربات مردم علیه دستگاه ولایت است. ب- با توجه به این که مرحله اول کودتای دستگاه ولایت، هم اکنون به نتایج ملموس دست یافته که از بین بردن آنها با اقدامات قانونی، عملاً ناممکن است و با توجه به این که هدف مقدم دستگاه ولایت، فعلاً از میدان به در کردن اصلاح طلبان غیر معتقد به اصل ولایت فقیه است (یعنی گرایش رادیکال اصلاح طلبان حکومتی و نیروی اصلاح طلب معروف به «ملی- مذهبی»); بنابراین هر نوع تردید و سستی در منزوی کردن اصلاح طلبان پای بند به قانون اساسی، می‌تواند در هفت- هشت ماه آینده، جنبش ضد استبدادی را حتی از موضع کنونی نیز عقب‌تر براند. ج- از آنجا که با گشایش مجلس ششم، یعنی قوی‌تر شدن اصلاح طلبان پای بند به قانون اساسی، قلع و قمع اصلاح طلبان رادیکال و غیر معتقد به ولایت فقیه، دشوارتر می‌شود؛ و از آنجا که لاقط در هفت- هشت ماه آینده همین نیروهای غیر معتقد به ولایت فقیه، برای دفاع از موجودیت سیاسی‌شان، ناگزیرند به امکانات فراقانونی متوسل بشوند، بنابراین، هنوز هم چنان، در هم‌سوئی با حرکت‌های مردم قرار دارند. به همین دلیل، در تعادل قوای موجود در محدوده فعالیت‌های «مجاز»، اصلاح طلبان غیر معتقد به ولایت فقیه، همان نقشی را دارند که کل اصلاح طلبان در دوره قبلی (از دوم خرداد ۷۶ تا ۲۹ بهمن ۷۸) داشتند، یعنی در مجموع، هنوز پیشروی مردم را هدایت می‌کنند. بنابراین، توجه به امکانات این نیرو و محدودیت‌های آن، در این دوره از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پس طرح شعار «حاکمیت مردم» در مقابل «حاکمیت قانون» و تلاش برای توده‌ای کردن فرق آنها، در دوره جدید از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. باید توجه داشت که تلاش برای توضیح و بنابراین توده‌ای فرق این دو شعار، نه تنها ممکن است بلکه قطعاً بازده بسیار بالایی نیز می‌تواند داشته باشد. ه- آن چه در چهار بند بالا گفتم، ناظر بر منطق عمومی این دوره است و مسلماً نمی‌تواند جای

بررسی های مشخص و موقعیت های مشخص را بگیرد.